



نویسنده: آلس پانتر مولر

تصویرگر: دانیلا کوهل

مترجم: نونا افراز



سرشناس: پانترمولر، آلیس
Pantermüller, Alice

عنوان و نام بیدباد: چه کسی کرم‌ها را رقصاند؟/نویسنده آلیس پانترمولر؛
تصویرگر دانیلا کوهل؛ مترجم نونا افراز؛
مشخصات نشر: تهران؛ نشر هوپا؛ ۱۳۹۷؛
مشخصات ظاهري: ۱۶۱ ص؛ مصور؛
فروخت: هوپا؛ لوتا پيترمن؛ ۳.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۸۶-۴؛ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۸۶-۴؛
وصفت همراه: فوسي؛ فيبي
پاداشت: عنوان اصلی: Hier steckt der Wurm drin!

پاداشت: گروه سنت: ج
موضوع: داستان‌های کودکان المانی
Children's stories German؛
شناسه افروزده: کوهل، دانیلا - م.، تصویرگر
Kohl, Daniela؛
شناسه افروزده: افراز، نونا - مترجم
رده بندی دیجی: ۱۳۹۷ ج ۲۵۴-۹۳۴/۹۱۴-۸۵۵؛
شاره کتابشناسی ملی: ۵۵۹۲۲۷



تقدیم به رُزه ماری و گرمن

دانیلا

Author: Alice Pantermüller

Original title: Mein Lotta-Leben. Hier steckt der Wurm drin!

With illustrations by Daniela Kohl

© 2013 by Arena Verlag GmbH, Würzburg,
Germany.

www.arena-verlag.de

Through KIA Literary Agency

نشر هوپا با همکاری آزانس ادبی کیادر چهارچوب قانون بین‌المللی
حق احصاري نشر اثر(Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی
فارسي اين كتاب را در سراسر دنيا باستن قرارداد از ناشر آن،
Arena، خريداري كرده است.

رعايت «کپي رايٽ» يعني چه؟

يعني «نشر هوپا» از نویسنده کتاب، آلیس پانترمولر و ناشر خارجي آن، آرنا. برای چاپ اين کتاب به زبان فارسي در ايران و همه جاي دنيا اجازه گرفته و بايت انتشارش، سهم نویسنده، يعني صاحب واقعي کتاب را برداخت كرده است. اگر هر ناشری غير از هوپا، اين کتاب را به زبان فارسي در ايران يا هر جاي دنيا چاپ كند، بدون اجازه و رضایت آلیس پانترمولر اين کار را گردد است.

لوتا پيترمن ۳ چه کسی کرم‌ها را رقصاند؟

نویسنده: آلیس پانترمولر

تصویرگر: دانیلا کوهل

مترجم: نونا افراز

ويراستار: نسرین نوش اميني

مدیرهنري: فرشاد رستمي

طراح گرافيك: همدخت رضاخاني

تاپيوگرافى: فاطمه محمدعليپور

ناظر چاپ: سينا برازوان

لیتوگرافى، چاپ و صحافى: واژهپرداز اندشه

چاپ سوم: ۱۳۹۷

تيراز: ۲۰۰۰ نسخه

قيمت: ۲۱۰۰۰ تoman

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۲-۷

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۸۶-۴

Hoopa

آدرس: تهران، ميدان فاطمي، خيابان بيستون، كوجه دوم الف، پلاک ۳/۱

واحد دوم غربى، صندوق پستي: ۱۴۳۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۶۳۰ info@hoopa.ir

* همه حقوق چاپ و نشر احصاري برای نشر هوپا محفوظ است.

* هرگونه استفاده از متن اين کتاب، فقط برای نقد و معرفى و در قالب

بخش‌هایی از آن مجاز است.



سبومن!

دوشنبه ۱۹ مارس

ای بابا! امروز ژاکوب و سیمون ساعت یک ربع به شش صبح

اتاقشان را گذاشته بودند روی سرshan و سروصدامی کردند.



→ نا آمدم شاکی بازی دریاورم،



یادم افتاد که امروز روز شان است!

فوری از تختم پریدم پایین، چون تولد واقعاً اتفاق ویژه و مهمی است.

حتی اگر تولد **داداش های خل و جل** آدم باشد!



به خاطر همین من هم در تولید سرومهدا

بپشان کمک کردم.



بعد هم ژاکوب کادویش را باز کرد که
یک شیپور بود و شروع کرد
توبیش فوت کردن.
من که **للردرد** گرفتم.



مامان داشت جیغ می زد و یک چیزهایی می گفت تو ما یه های اینکه
کادو از طرف مامان بزرگ و بابا بزرگ است. ولی با آن سرو یه هایی که
می آمد، من خیلی متوجه نشدم چه می گوید.

مامان و بابا با قیافه های بی احترام
آمدند و تولدشان را تبریک گفتند.



مامان رفت توی هال و شمع های کیک را روشن کرد
و بعدش اجازه داد ما هم برویم توی هال.

وسط هال یک ساز درامز (طبلا و سنج) بود!



کادوی سیمون بود +
دو تا چوبش.



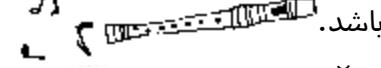
دنگ! دنگ! دنگ!
دنگ! دنگ! دنگ!
دنگ! دنگ! دنگ!



سیمون هم که بلا فاصله شروع کرد به
امتحان کردن ساز. ←
و دوباره **للردرد** شروع شد.

۵

راستش فکر نمی‌کردم صدایی بدتر از صدای فلوت من وجود داشته باشد.



اما آن موقع مطمئن شدم که:

خیلی خوبی! گفتنی! هم هست! واقعاً واقعاً!

خیلی هم اینقدر از همه‌ی صدای دنیا!

رانزوون! دیس! کیپینپکیکا



به خاطر همین رقم توی آشپزخانه، بابا هم آنجا بود و داشت قهوه

می‌خورد. یک لیوان آب پرقال برای خودم ریختم و نشستم
کنار بابا، بدون اینکه هیچ‌کدام یک کلمه حرف بزنیم.

هر چند اگر هم حرف می‌زدیم، هیچی نمی‌شنیدیم.

فوهم! ددداده! بوم! بوم! بوم!



کمی بعد مامان و دو قلوها آمدند که کیک تولد بخورند.

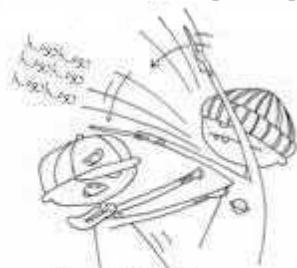


مامان **آآآخ جون!**
ما هم از خوشحالی جیغ زدیم، البته به جز بابا.



بابا نگاهی پر از آنهم و قشم به پن کیک انداخت، چون کیک سیب را ترجیح می‌داد.

وقت فوت‌کردن شمع شد. دو قلوها باید هر کدام نه تا شمع فوت می‌کردند. متاسفانه اشتباهی ژاکوب یازده تا شمع فوت کرد و برای سیمون هفت تا بیشتر باقی نماند.



بعد هم سیمون با چوب‌هایش زد توی سر ژاکوب و ژاکوب هم جیغ زد و موهای سیمون را کشید.

آآآآآی!

من هم از خداخواسته کیف کولی ام را
برداشتیم و از بابا پرسیدم که من را هم با
خودش می‌برد یا نه. البته بیشتر سرش
جیغ زدم تا اینکه پرسم.



جلوی در مدرسه‌ی گونترگراس هم خیلی ساکت و آرام بود. چون تازه ساعت هفت و ربع بود و مدرسه ساعت هشت باز می‌شد.
من هم روی یک نیمکت منتظر نشستم.

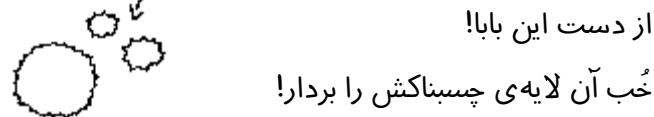
تلنگ! تلگ!



توی راه مدرسه با هم یک کلمه هم حرف نزدیم.
چون همه چیز و آرام بود.

ولی پن کیک چند طبقه خیلی
خوش منه بود! هوووم! ←

هر چند بابا هی الکی غر می‌زد که رویش تکه‌های نوج و چسبناک دارد.
از دست این بابا!



خوب آن لایه‌ی چسبناکش را بردار!

ولی بابا عنق بود و رفت برای خودش

لقمه‌ی نان و پنیر درست

کرد. فکر کنم از دندنه‌ی چپ بلند
شده بود.



همین‌که صیحانه را خوردیم، دو قلوها رفتد سراغ شیبور و طبل‌هایشان و

بورووووم! پووپ!
999 هالند ینگل! هوووب!



همان موقع بود که بابا یک‌هو سرش
شلوغ شد و گفت که باید برود مدرسه،
چون معلم است و خیلی کار دارد.

بعد از ظهر مامان بزرگ
و بابا بزرگ آمدند خانه‌ی ما
مهمانی.



مامان بزرگ این را بلند گفت، جوری که انگار گوش‌های سیمون
نمی‌شنوند.

همیشه همین ساط را با مامان بزرگ و بابا بزرگ داریم. ولی من واقعاً
خوش حال شدم که آمدند. مخصوصاً که برای من هم کادو آورده بودند،
یک بسته شکلات.

با اینکه تولد دوقلوها بود نه من.

تا آمدیم کیک بخوریم، مامان بزرگ گفت که اول من و دوقلوها برایش
بنار صدای قشنگ کادوی مامان بزرگ
و بابا بزرگ رو بشنویم.
کمی ساز بزیم.
من هم مجبور شدم فلوت هندی ام را
بیاورم، با اینکه نه نو بود و نه کادوی
مامان بزرگ و بابا بزرگ.



قبل از زدن دوباره کمی **دلشوره** گرفتم.
بیشتر هم به خاطر اینکه هر وقت فلوت می‌زنم،
یک اتفاق عجیب و غریب می‌افتد.

ژاکوب گفت که آهنگ **دردان دریابی کارائیب** را بزیم.



سیمون هم با دسته‌ی چوبی طبلش
زد تو سر ژاکوب.
چون دوست داشت آهنگ
جنگ ستارگان را بزند.



عجبیه که آدمیزاد کتابهاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتابهای خوردنی



نشر هوبا همگام با ناشران بین المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و درستبه، جسم همگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جایه‌جایی کتاب‌های تهیه شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر